



مسئله تحول در علوم انسانی غربی و بازگشت به علوم انسانی اسلامی اگر به درستی مورد مذاقه قرار گیرد و به میدان بحثهای عمیق و بدون ملاحظاتی حقیقت سوز کشانده شود، می تواند منشأ برکات فراوانی در عرصه فکر و فرهنگ کشور باشد و فرماندهان و سربازانی مسلح به سلاح عقلانیت و معنویت را برای آینده کشور و انقلاب تربیت نماید.

عبور از علوم انسانی غربی به علوم انسانی اسلامی، مستلزم پیش نیازهایی چند است که بدون آنها حتماً این حرکت، عقیم و یا کم ثمر خواهد ماند. این پیش نیازها به طور اجمال به شرح زیر است:

1. فهم غرب و مدرنیته

همگی از علوم انسانی موجود با وصف غربی یاد می کنیم اما متأسفانه قبل از این که کند و کاوی بایسته در این وصف غربی

داشته باشیم، سریع به سراغوصف اسلامی و روند اسلامی کردن می رویم، غافل از آن که بدون فهم بنیادهای غربی علوم انسانی موجود و خاستگاههای نظری و فلسفی و تاریخی آنها، مرکز به مقصود اسلامی کردن به معنای واقعی کلمه نائل نخواهیم شد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: واعلموا انکم لن تعرفوا المرشد حتی تعرفوا المذی ترکه [1]

و فهم وصف غربی علوم انسانی نیز مستلزم فهم کلیت غرب جدید و مدرنیته است و در این زمینه باید عرض کنم که منظومه فکری کنونی ما فاقد درکی عمیق از مدرنیته است و همچنان در چنبره تفکیک غیر اصولی و سطحی مدرنیته خوب و مدرنیته بد گرفتار است. ما همچنان مایلیم غرب مدرن را موجودی بی روح و مکانیکی ببینیم که به راحتی اجزای آن از هم قابل تفکیک است و فی المثل ما اخلاق و بعضی از وجوه فرهنگی مدرنیته را و اخیراً هم علوم انسانی آن را بد و منفی و اما علوم و تکنولوژی و ساختارهای معیشتی و سیاسی و اجتماعی آن را مثبت و بلکه کمال یافته صور تمدنی پیشین می دانیم.

المبته بنده هیچ مخالفتی با اخذ علوم و تکنولوژی های مدرن و حتی بسیاری از ساختارهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن ندارم و بلکه این امر را اغلب در شرایط کنونی لازم و اضطراری می بینم اما این بدان معنا نیست که در مقام نظر و عقیده، باب بحث و گفتگو را هم در این مورد بسته و یا بی خاصیت بدانم. پذیرش نظری و اعتقادی مدرنیته را حتی صرفاً در بخش علوم طبیعی و تجربی و تکنولوژی و ساختارهای مادی و معیشتی آن آفتی مهلک برای خلوص عقیده دینی می دانم که ای بسا عده ای را به ورطه ارتداد عقیدتی سوق خواهد داد و در بهترین شرایط، انفعال فکری و روحی در برابر مدرنیته و نظام سلطه محصول آن نتیجه حتمی آن است.

سیطره ذهنی و روانی صورت مساله غلط عقب ماندگی شرق و جهان اسلام، و پیشرفته گی غرب را که گویا سید جمال الدین اسد آبادی از اولین قائلان به آن است، از مهمترین موانع هر گونه تحول مثبت در عرصه های مختلف اعتقادی و نظری است که باید به حساب آن رسید و با بحث و استدلال نشان داد که ما یک صد سال است که حول و حوش یک صورت مساله غلط، در حال تکاپو و ارائه راه حل و جواب هستیم.

بنا بر این رسیدن به فهمی عمیق و همه جانبه از مبادی نظری و ریشه های تاریخی مدرنیته را که منجر به بر آمدن علوم و تکنولوژی مدرن و به دنبال آن ساختارهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مدرن و از جمله علوم انسانی غربی و مدرن شده است، یکی از ضروری ترین پیش نیازهای تحول در علوم انسانی است.

2. فهم ماهیت نظام تعلیم و تربیت جدید

مساله علوم انسانی غربی جدا از کلیت نظام تعلیم و تربیت جدید و مدرن نیست. بر این اساس اگر پیش از پرداختن به علوم انسانی به درکی صحیح و عمیق از این نظام و ایده های خوابیده در پس آن برسیم، معضل علوم انسانی مدرن را بهتر خواهیم شناخت.

به عنوان مثال نظام تعلیم و تربیت مدرن مبتنی بر علم معطوف به قدرت و اقتدار است، یعنی همان جمله معروف بیکن که گفت: «دانش قدرت است» در حالی که یک نظام تعلیم و تربیت دینی، مبتنی بر علم معطوف به خشیت در برابر خداوند است که خداوند فرمود: انما یخشی الله من عباده العلماء [2] و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: غایة المعرفة الخشاة [3]. از همین رو است که تقریباً هیچ دانش آموز نظام تعلیم و تربیت جدید در پاسخ به این سؤال که چرا درس می خوانی به شما نخواهد گفت برای اینکه مؤمن و موحد شوم بلکه می گوید برای اینکه دکتر و مهندس و وکیل و خلبان و ... شوم و خلاصه شغل آب و نان داری پیدا کنم و در بهترین حالت می گوید برای اینکه به جامعه ام خدمت کنم، یعنی به پیشرفت مادی جامعه کمک کنم.

بله نظام تعلیم و تربیت جدید و غربی می خواهد انسانی بسازد که در بهترین حالت به کار توسعه مادی جامعه آن هم با ملاک های کاملاً غربی بیاید و نه انسانی که می خواهد به هدف خلقت که عبودیت و تقرب به خداوند است برسد و در عین حال از معیشت و زندگی مادی متعادل که بستری برای آن عبودیت باشد نیز غافل نشود.

از دیگر اشکالات مهم نظام تعلیم و تربیت مدرن از آغاز مدرسه تا پایان دانشگاه، توجه نام و تمام به علل و اسباب عادی و مادی پدیده ها و انکار و یا حداقل غفلت و مسکوت گذاشتن مسبب الماسباب و خداوند متعال است و این اشکال منحصر به علوم انسانی نبوده بلکه در علوم طبیعی و تجربی نیز قویاً وجود دارد. در چنین سلوک تعلیمی و تربیتی حتی اگر خداوند صریحاً انکار نشود و تنها مسکوت گذاشته شود، پس از مدتی توجه به خداوند از فکر و دل دانش آموزان و دانش جویان زدوده می شود. گویا اطلاع آدمی هر چقدر از اسباب عادی بیشتر می شود، زمینه غفلت از مسبب الماسباب و سبب ساز فراهم تر می شود و شاید سر این که اهل بیت علیهم السلام در تبیین پدیده های طبیعی و مادی کمتر به علل و اسباب عادی پرداخته اند و پیوسته بر ربوبیت و تدبیر خداوند تکیه کرده اند، همین مسأله بوده است، همان گونه که سلوک قرآنی نیز چنین است و مثلاً زراعت و رویش گیاه را به خداوند نسبت می دهد نه به کشاورز و یا قوانین خاک و آب: افرايتم ما تحرنثون أنتم تزرعونهم نحن المزارعون [4]؟ و یا مثلاً اگر از ما پرورش یافتگان نظام تعلیم و تربیت مدرن بپرسند چه چیز مانع سقوط پرندگان که در آسمان پرواز می کنند، بال می بندند و بال می گشایند، می باشد، ما بلافاصله به تبیین علل عادی آن و قوانین فیزیکی در این زمینه - که در جای خود ممکن است درست هم باشد می پردازیم - اما در سلوک علمی قرآن، مسأله به گونه دیگری است و قرآن یک سره به سراغ خداوند که خالق همه قوانین و اسباب است و لحظه ای از تدبیر عالم و هستی فارغ نمی شود، می رود و متذکر به وجود و سببیت او می شود:

أولم يرأوا إلي المطير فوقفهم صافات و يقبضن ما يمسكهن إلا المرحمن إنه ب كل شيء بصير [5]

و شاید یکی از اسرار این که خروجی نظام تعلیم و تربیت ما با این که در آن خداوند صریحاً انکار نمی شود و علی المظاهر کمتر حرف المحادی زده می شود، تمایلش به سمت لامذهبی و فاصله گیری از دین بیشتر از دیندار شدن است، همین سلوک علمی سکولاری باشد که نه با انکار صریح خداوند بلکه با مسکوت گذاشتن آن و پرداختن به علل و اسباب عادی و ظاهری به تدریج از اذهان، خدا زدایی می کند و بذر نسیان حضرت حق را در فکر و دل آنان می نشاند.

از این دو مسأله که بگذریم یکی دیگر از مبادی المحادی و بسیار مسموم نظری نظام تعلیم و تربیت مدرن این است که با ارائه یک نظریه جعلی در باب منشأ ظهور و بروز علم و تمدن، منشأ علوم و مدنیت را ذهن و تجربه مستقل بشری دانسته که با جهالت و توحش و صاوت و غار نشینی، آغاز و در یک سیر تدریجی و خطی رو به بالا با پشت سر گذاستن اعصار حجر و مفرغ و آهن به عصر کنونی که اوج تکامل است رسیده است. مدرنیته با این نگاه تاریخی خود اولاً خداوند و ربوبیت او و نقش انبیا را از تاریخ حذف و ثانیاً موتور محرک تاریخ را به ابزار سازی و سوانخ مادی تنزل داده است و انسان را حیوان ابزار ساز قلمداد کرده است. در حالی که از منظر قرآن، تاریخ بشری نه با جهل که با علم آغاز می شود و اولین انسان نه یک وحشی غار نشین که خلیفه الله و حجت معصوم خداوند بوده است و به دلیل نائل شدن به مقام تعلم اسماء از ناحیه خداوند که شامل همه علوم مادی و معنوی بوده است، مسجود فرشتگان می شود. موتور محرک تاریخ هم تعلیم و هدایت های انبیاء الهی بوده است که المبتدع در نقطه مقابل آن هم تلاش های بی وقفه جزریان باطل به رهبری شیطان بوده است که این تقابل مهمترین رویدادهای تاریخی را شکل می داده اند.

شاید هیچ نظریه ای به اندازه نظریه سیر تدریجی پیشرفت تاریخ که تفسیری کاملاً سکولار از تاسیس و سیر علوم و تمدن ارائه می دهد، به بسط غربزدگی کمک نکرده باشد. نظریه ای که امروز مورد قبول همگان اعم از ملحدان و مؤمنان است و کمتر کسی یافت می شود در آن خدشه ای نماید.

در هر صورت داشتن نقدی عمیق و فارغ از سیطره مشهورات غلط زمانه، از نظام تعلیم و تربیت مدرن و به دنبال آن علوم انسانی و تجربی غربی مقدمه ای ضروری برای هر گونه تحول در جهت نزدیک کردن این نظام و علوم آن به مبانی اسلامی است.

3. فرار از علوم انسانی غربی و رفتن به دامن فلسفه و عرفان یونانی؟!

از نکات قابل تأمل در بحث تحول در علوم انسانی غربی این است که کسانی توصیه به رجوع به فلسفه و حکمت متعالیه و یا فلسفه اشراق می کنند و خلاصه در پی تدوین علوم انسانی اسلامی بر اساس مبانی فلسفه و عرفان یونانی هستند و این به قول عربها کر علی ما فر منه است. یعنی می خواهیم دوباره به همانجا باز گردیم که از آن گریخته ایم. بر اساس یک دیدگاه مستدل و قویا قابل بحث و گفتگو، فلسفه موجود موسوم و مسمی به اسلامی چه از نوع مشائی و چه اشراقی و چه حکمت متعالیه که عرفان یونانی را نیز در بر دارد، فاقد خاستگاه دینی و اسلامی بوده و محصول غرب باستان است که با مساعی امویان و عباسیان به جامعه اسلامی نفوذ داده شد و بیت المحکمه مأمونی برای بستن درب بیت المعتزله تاسیس شد. و این واقعیت تاریخی حتی مورد اعتراف برخی از بزرگان معاصر اهل فلسفه است. [6] حتی در یک ریشه یابی عمیق از مبانی نظری مدرنیته می توان رد پای آنها را در مبانی فلسفه یونان یافت و به اعتقاد برخی از غرب شناسان، غرب جدید و مدرن اساساً تدویم منطقی همان فلسفه سقراط و ارسطو و افلاطون است. حتی اگر در این تفسیر از پیوند وثیق بین فلسفه یونان و مدرنیته بتوان خدشه کرد، در این وجه مشترک هر دو که عبارت است از خود بنیادی معرفتی و علمی و عقیدتی و بی نیازی از وحی و هدایت های آسمانی، نمی توان خدشه ای وارد کرد. با این وجود چگونه می خواهیم با ارسطوئیات و افلاطونیات و افلوپینیات دست به تدوین علوم انسانی اسلامی بزنیم. بسیاری از نام آوران کنونی عرصه حوزه و دانشگاه سالهاست که با فلسفه یونان و حکمت متعالیه حشر و نشر دارند و بسیاری از امکانات آموزشی و انتشاراتی را در اختیار داشته اند و حتی در سالهای آغازین پیروزی انقلاب به سراغ اسلامی کردن دانشگاه و علوم انسانی رفتند اما چرا تاکنون ثمره مطلوب و قابل اعتنائی نداشته است؟ به نظر حقیر با منطقی و معرفت شناسی فلسفی اساساً نمی توان مشکل حاد و اساسی ای را در علوم انسانی مدرن و غربی پیدا کرد و تضادها سطحی و قابل اغماض خواهد بود.

بنده در اینجا نمی خواهم ساده انگارانه با این چند جمله طومار فلسفه و عرفان را در هم پیچیده باشم اما همه دوستان و مخاطبان این نوشتار را به تأمل در مبادی و مبانی و به خصوص نتایج حاصله از فلسفه و عرفان مصطلح اسلامی فارغ از سطره تبلیغاتی و رسانه ای موجود فرا می خوانم و از همگان می خواهم که یک بار از سر پرسش گری و تحقیق و نه از سر تقلید و ارادت به بزرگان صاحب نام این عرصه که متأسفانه عرصه را بر روحیه تحقیق در این زمینه بسته است، به سراغ حرفها و اعتقادات نهایی فلاسفه و عرفا رفته و آنها را به میزان برهان و قران و عترت بسنجند تا میزان حقانیت آنها روشن شود.

به عنوان نمونه عرض می کنم که عینیت خالق و مخلوق و نفی آفرینش، جبر، نفی بهشت و جهنم و یا تقلیل آن به امری مخلوق نفس آدمی، تعمیم نبوت و امامت، تقلیل وحی به فعالیتی منبث از ذات آدمی، غلیظ ترین نوع پلورالیسم عقیدتی و دینی و نفی هرگونه مرزبندی بین حق و باطل... از جمله حرفهای نهایی فلسفه و عرفان موجود ما است و البته اگر کسانی منکر این امر هستند پیشنهاد این است که باب بحث و گفتگو را در فضایی کاملاً راحت و آزاد فارغ از جوسازی های تبلیغاتی باز کرده و اجازه دهند تک تک این موضوعات به بحث گذاشته شود تا معلوم شود که آیا باید از علوم انسانی غرب مدرن به فلسفه و عرفان غرب قدیم پناه ببریم یا آن که راه و گزینه دیگری در پیش رو داریم .

4. بازگشت به مبانی قران و عترت و مرجعیت علمی ثقلین

یکی از پیشگامان بحث نقد نظام تعلیم و تربیت مدرن و علوم انسانی و تجربی آن، مرحوم شهید آوینی بود که متأسفانه همچنان در پس حجاب سینما و برنامه روایت فتح مانده و کمتر توجهی به بعد فکری و نظری این شهید که از غرب شناسان بی نظیر روزگار ما بود، می شود. آوینی راه اصلاح را بازنگاری علوم انسانی و دیگر علوم مدرن در پرتو نور قران و عترت می داند. او می گوید: «همه احکامی که امروز در کتاب های علوم انسانی به نام علم در سراسر جهان اشاعه می اید مع الماسف از ظلمات کنونی فرهنگ غرب منشأ گرفته است و راه جز به ترکستان نمی برد. بازنگاری این احکام و گشودن حقایق در پرتو نور قران و روا امت قسمت اعظم از وظایف فقهی است که ما در جهاد اعتقادی بر عهده داریم.» [7]

بله تنها راه، بازگشت به مرجعیت علمی و معرفتی ثقلین است. جامعه ما و دلماهای ما اعم از سنتی و مدرن مان و فیلسوف و ضد فلسفه مان مملو از محبت و ارادت به قران و اهل بیت علیهم السلام است و خداوند را سیاسی بی انتها بر این نعمت بزرگ، اما متأسفانه این محبت با مرجعیت علمی و معرفتی قران و اهل بیت علیهم السلام عجین نیست و منظومه فکری و معرفتی ما ملغمه ای از مرجعیت های گوناگون است که از جمله آنها هم البته به درجاتی قران و عترت است. بسیاری از ما قرار و مدارهای علمی و معرفتی مان را در جای دیگر با دیگران اعم از فلسفه و عرفان یونانی زاده و یا علوم انسانی و طبیعی مدرن گذاشته ایم و چارچوب فکری مان را شکل داده ایم، آن گاه برخی از عناصر قرانی و روایی را هم به درست یا به غلط و یا از باب تیمن و تبرک در این مجموعه جا داده ایم و حالاً شده ایم یک مسلمان و شیعه صاحب اندیشه و فکر و دارای چارچوب فکری دینی! غافل از این که با یک تأمل کوتاه بر اساس مبانی اصیل دینی متخذ از قران و روایات و نه متخذ از مشهورات غلطی که همه فکر می کنیم در حد آیات قرانی استحکام دارند و حتی آیات و روایات هم باید بر اساس آنها تفسیر شود، می توان فاصله بین ما و قران و اهل بیت علیهم السلام را نشان داد.

و اما اولین گام برای بازگشت به مرجعیت تام و تمام علمی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، تدوین معرفت شناسی ای مبتنی بر آموزه های ثقلین است. در این معرفت شناسی باید به چند سؤال کلیدی پاسخ داده شود:

الف: منشأ ظهور و بروز علم در تاریخ و جوامع بشری چه و چگونه بوده است؟

ب: قدرت و توان ذهن و فکر بشری در تولید علم چه مقدار است و آیا اساساً امر تولید علم به انسانها واگذار شده است؟

ج: آیا تولید علم، منبع و خاستگاهی مشخص و انحصاری دارد و یا آن که نه فارغ از هر گونه محدودیت، ممکن است هر صاحب فکری و هر گروه و ملتی منشأ تولید علم مطلوب و مشروع باشند؟

د: آیا در پاسخ به سوالات فوق باید بین علوم دینی با علوم دنیایی فرق گذاشت یا نه و یا قائل به تفصیل در هر کدام شد؟

ه: نقش وحی در ارائه علم چگونه است؟ آیا وحی در ارائه علوم مادی و معیشتی هم مداخلتی داشته است یا نه بلکه اساساً شأن وحی و انبیاء فراتر از مداخله در امور معیشتی انسانها و مقولاتی چون ابزار سازی و ارائه علومی چون معماری و کشاورزی و دامداری و طبابت و ... بوده است. نهایت مداخله وحی در این موارد ترسیم چارچوبهای ارزشی و مسائل حقوقی بوده است و این امور به عقل و تجربه بشری واگذار شده است؟

و: عقل آدمی در تولید علم و معرفت چه جایگاهی دارد؟ اگر جایگاهی دارد تا کجا می تواند پیش برود و در مقام تعارض بین یافته های عقلانی یا آموزه های وحیانی چه باید کرد؟ تفاوت رأی که در روایت از آن مذمت شده است با عقل در کجاست؟

ز: نوع رابطه عقل با وحی چگونه است؟ آیا عقل مقدم بر وحی است و یا هم عرض او و یا متاخر از وحی و یا دانش آموز وحی و یا ...؟

ح: اگر عقل مقدم بر وحی است حد و مرز این تقدم و تاخر کجاست؟

ط: معیار دینی و غیر دینی بودن یک علم و معرفت چیست؟ صدق و کذب (واقع نما بودن و یا نبودن) و یا شرط یا شروط دیگری نیز در کار است؟

و سوالات دیگری که در این عرصه وجود دارد و ما الان در صدد احصای همه آنها نیستیم.

اما در هر صورت باید برای سوالات فوق پاسخ هایی مبتنی بر مبانی عقلی و نقلی معتبر فارغ از مشهورات آمیخته به خرافات غرب قدیم و جدید ارائه دهیم و آنگاه گامهای بعدی را برای تحول و رسیدن به علوم اسلامی برداریم.

و اما برای این که کلی گویی نکرده باشم و موضع خود را مشخص تر کرده باشم به پاسخ اجمالی برخی از سوالات فوق می پردازم:

1. بر خلاف تحلیل المحادی و سکولار مدرن از چگونگی شکل گیری تاریخ تمدن و علوم معیشتی، تاریخ بشری با آدم علیه السلام که معلّم به همه علوم دینی و دنیایی بوده است، آغاز می شود و او مأمور تعلیم این علوم و تأسیس تمدنی مبتنی بر هدف آفرینش که عبودیت است می شود و این تمدن در زمان حضرت ادریس که چهارمین پیامبر است شکل کامل خود را با توجه به گسترش جمعیت در مناطق مختلف زمین پیدا می کند.

روایات ما تصریح بر این مسأله دارند که بدون مدخله انبیاء و تعلیم آنان، بشر عاجز از تمشیت امور خود و تداوم حیات مادی اش بود. بر این اساس معماران تمدن بشری انبیاء بوده اند و این حرف مشهور که شأن انبیاء دخالت در این امور نبوده و ساماندهی به امور مادی به عقل و تجربه بشری واگذار شده است، مبانی نداشته و بر خلاف واقعیات مسلم تاریخی و آیات و روایات است. بر همین اساس بنده تمدن مدرن را که البته با دستمایه قرار دادن علوم تمدن انبیایی و ایجاد انحراف در سمت و سوی آن محقق شد، انحراف از مسیر وحی و تمدن ترسیمی از سوی انبیا می دانم و معتقدم با حضور و مسوولت الید بودن معصوم هرگز چنین تمدنی تحقق نمی یافت همان گونه که در دوران ظهور و تمدن مهدوی نشانی از آن نخواهد بود.

2. روایات متعددی تصریح بر انحصار تولید علم مشروع و مطلوب در کانون وحی دارند و همه علوم را توقیفی می دانند. حال وقتی مسأله در علمی چون کشاورزی و دامداری و پزشکی و ... چنین است، بدیهی است در علوم دینی و مقولات اعتقادی و حقوقی و اخلاقی و انسان شناسی و جامعه شناسی و سیاست و ... توقیفی بودن آن به نحو اولی خواهد بود.

در مقابل روایت اطلبوا العلم و لو بالمصین که ناظر به بعد مسافت در علم آموزی است و به اشتباه به مفهوم منبع انحصاری داشتن تحصیل و تولید علم معنا می شود، دهها روایت، فریادگر انحصار منبع ارائه و تولید علم در کانون وحی شامل انبیاء و قرآن و آموزه های اهل بیت علیهم السلام است. مانند این روایات:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

1. طلب المعلم فرضة على كل مسلم فاطلبوا المعلم من مظاننه واقتبسوه من اهله [8]

- دانش آموزی بر هر مسلمانی واجب است، پس دانش را از جا نگاه نداشته باش و از اهله برگرد.

2. انما مدنة المحكمه وعلى بن ابي طالب بابها؛ ولن توتي المدة الا من قبل المباب [9]

من شهر حکمت و امام علی علیه السلام در آن؛ و هرگز کسی جز از در وارد شهر نمی شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام:

3-1 لها الناس! اعلمو ان كمال الدنيا طلب المعلم والعمل به... والمعلم مخزون عند اهله وقد امرتم بطلبه من اهله فاطلبوه [10]

- مردم! کمال دنیا در دانش جوئی و عمل به آن است و علم نزد اهله [حاملان شاهستان] جمع است، پس شما موظف به طلب آن از اهله هستد.

4. اكم ل! لا تاخذ الا عنا تكن منا

- ای کم ل! [علم و معارف و اعتقادات را] جز از ما [اهل بیت علیهم السلام] مگرد تا از ما باشی.

5. أما ان المعلم الذي هبط به آدم و جمع ما فضلت به النبي ونبي خاتم النبي في عترة خاتم النبي ونبي والمرسل من محمد صلى الله عليه وآله فأبى تأه بكم وأبى تذهبون [11]

- مردم! آنگاه باشد که همه دانشهای که آدم باخوش از آسمان آورد و تمام دانش و فضیلتهای پسران خاتم

پدر امیران صلی الله علیه و آله در خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله به ودعت نهاده شده است؛ پس شما را چه شده است و به کجا می‌روید؟

امام باقر علیه السلام:

6- لسلمة بن كهيل والمحکم بن عتبه: شرقاً وغرباً، فلا تجدان علما صحابا لما شئنا خرج من عندنا اهل البيت [12]

- امام باقر علیه السلام به سلمه بن كهيل و حکم بن عتبه فرمود: به شرق عالم روید اما به غرب آن، دانش صحیح را جز در آنچه از سوی ما اهل بیت علیه السلام صادر می‌شود، نخواهید یافت.

7. في قول الله عز وجل: فلا نظر الانسان الى طعامه قال: قلت: ما طعامه؟ قال: علمه الذي اخذه عن اخذته [13]

- از امام باقر علیه السلام درباره نفس را بن آیه که انسان با دیدن به غذاش بنگرد، سؤال شد، امام علیه السلام فرمود: معنی بنگرد که علمش را از چه منبع و کسی می‌گیرد [و آنگاه آن منبع شایستگی دارد] آنه.

8. كل ما لم يخرج من هذا البيت فهو باطل [14]

- هر آنچه [علم و معرفت و حکمت] از خاندان وحی: در رونده آمده باشد، باطل و گمراهی است.

9. اونس! ان اردت العلم المصحح فعندنا اهل البيت، فاننا ورثنا واوتينا شرح المحكمه وفصل الخطاب [15]

- اونس! اگر طالب دانش و معرفت صحیح هستی، منحصراً نزد ما اهل بیت علیه السلام است؛ ما وارثان حکمت شرع و فصل الخطاب هستیم.

10. كذب من زعم انه عرفنا وهو مستمسك بعروة غرنا [16]

- آن که ادعای معرفت ما را دارد اما به رسمانی غر از ما [در علم و معرفت و حکومت و ولایت و...] چنگ می زند، دروغ می گوید.

امام کاظم علیه السلام:

11. لا نجاة الا بالمطاعة، والمطاعة بالمعلم، والمعلم بالمتعلم، والمتعلم بالمعقل، والمتق، ولما علم الا من عالم رباني [17]

- نجات در گرو اطاعت از خداوند و اطاعت صحیح در گرو علم است. علم با آموختن به دست می آید و آموختن با تعقل قوام می آید و علم جز نزد عالم ربانی نیست.

و البته روایات معدودی چون خذ المحکمة و لو من اهل المضال بدین مفهومند که گاهی ممکن است سخن صحیح و حکیمانه ای از فردی مشرک و یا ضال و منافق صادر شود که نباید به دلیل گوینده و مصدر مشرک آن انکار شود. و البته این اخذ حکمت از مشرک و منافق، فرع بر بنای منظومه حکمی و علمی بر اساس منابع وحیانی و داشتن میزان تشخیص حکمت از غیر حکمت است نه آن که هر کسی قادر است بدون مقدمه به سراغ مشرک و منافق برود و سخنی حکیمانه را از میان انبوه سخنان باطل و جاهلان آنها بیابد و اخذ کند. [18]

3. عقل آدمی بدون شک حجت باطنی خداوند در انسان است و درک توحید و معرفت خداوند که گام آغازین دین ورزی است به او واگذار شده است و حتی ما با عقلمان نیاز به نبوت و نیز شناخت نبی صادق را از مدعی کاذب درک می کنیم و از این جهت نحوی تقدیم بر وحی دارد اما این بدان معنا نیست که عقل با توانایی در درک این امور خودکفا بوده و دیگر نیازی به منبعی وراثی خود ندارد. حقیقت این است که اگر چه عقل در درک امور بدیهی ای چون امتناع اجتماع نقیضین و بزرگتر بودن کل از جزء و یا حسن عدل و قبح ظلم مستقل است اما در فراتر از بدیهیات حتما نیاز به معلم دارد و کسی جز وحی و حجج ظاهری الهی، شایستگی آموزش و تعلیم عقل را ندارند. فی المثل اگر چه مسأله توحید و معرفت الله امری عقلی است اما این معرفت و ارشاد به ادله عقلی توحید حقیقی، جز از دست انبیاء و اهل بیت علیهم السلام ساخته نیست و البته معلوم است که آموختن آموزه های عقلانی از یک معلم، آن را به دایره نقلیات و تعبدیات نمی برد همان گونه که فی المثل آموزش قواعد عقلی ریاضی توسط یک معلم به مفهوم نقلی بودن علم ریاضی نیست. به همین خاطر وقتی یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم علیه السلام می پرسد: توحید الهی را چگونه بشناسم؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

یا یونس، لا تکونن مبتدعا، من نظر برأیة هل ک، ومن ترک اهل بیت نبی، ومن ترک کتاب الله وقول نبی، کفر. [19]

«یونس! در علم توحید و خداشناسی بدعت‌آزار مباش و در این راه با پای خود گام مزن، هر کس عقیده‌اش را به رأی و نظر خویش برگزیند، هلاک خواهد شد و هر کس اهل بیت پیامبرش را واگذارد گمراه خواهد شد و هر کس کتاب خدا و گفتار پیامبرش را وانهد کافر خواهد شد.»

اگر کسانی بر فهم مستقل عقل در همه مسائل اعتقادی (مانند آنچه فلاسفه مسلمان ادعا می‌کنند) بدون نیاز به مراجعه به آموزه‌های وحیانی تأکید نمایند، ضمن آن که به نوعی منکر ضرورت ارسال رسل و مرجعیت علمی وحی و قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام در امور اعتقادی شده‌اند، حتماً قادر نخواهند بود مدرسه‌ای غیر از مدرسه انبیاء و اهل بیت علیهم‌السلام را سراغ دهند که با خود بنیادی فکری و عقلی به توحید و دیگر معارف درست اعتقادی رسیده باشد. اگر کسانی مدعی باشند که مدرسه ارسطو و افلاطون و مکتب کشف و شهود افلوطین و ابن عربی به این معارف درست رسیده‌اند آن گاه باید باب بحث را پیرامون تک تک آموزه‌های این مدرسه گشود و میزان قرابت یا غرابت آنها را با برهان و معارف وحیانی نشان داد.

سخن آخر در باب تحول در علوم انسانی این که باید به شدت از شتاب زدگی در این مسأله اجتناب ورزید و تصور نشود که این امر با چند بخشنامه و تشکیل چند کمیته و تدوین چند متن و کتاب و حتی تشکیل نهاد و تشکیلاتی و زه این کار به فرجام شایسته خود خواهد رسید. ما در این باره نیازمند گفتگوها و مباحثه‌های فراوان و تنقیح مبانی و مباحث هستیم. اکنون حتی بین آنان که بر ضرورت این تحول متفق هستند اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد که باید به تفاهمی نسبی پیرامون آن رسید، در غیر این صورت هر گونه اقدام شتابزده و یا شعار دادن بدون پشتوانه کار نظری شایسته نه تنها نتیجه‌ای نخواهد داشت بلکه بر سرگشتگی و آشفتگی بیشتر می‌افزاید و چه بسا منشأ بروز پاره‌ای مشکلات سیاسی و روحی و روانی در دانشگاهها در بین اساتید و دانشجویان خواهد شد که نتایج خوبی را برای نظام نخواهد داشت.

این تنها علوم انسانی و حتی نظام تعلیم و تربیت ما نیست که تحت سیطره و یا شدیداً متأثر از مدرنیته است. بلکه تمام ساختارهای و نهادهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی ما به نحوی متأثر از مدرنیته و تجدد غربی است لذا باید واقع بینانه تر و سنجیده تر و متناسب با وسع نظری و عملی و با در نظر گرفتن تنگناها و عینیات تحمیل شده موجود در مسیر این تحول گام برداشت.

والمسالم

[2]. فاطر/28

[3]. غرر المحکم / 6359

[4]. واقعه / 63 و 64

[5]. ملک/19

[6]. مرحوم علامه طباطبایی و آیت الله مصباح یزدی به این امر معترفند اگر چه معتقد و مدعی اند که فلسفه پس از ورود به جهان اسلام در خدمت دین قرار گرفت.

[7]. ر. ک به: مهدی نصیری، آوینی و مدرنیته، ص 98

[8] - وسائل المشعه 28/27

[9] - همان/ص 77

[10] - همان/ص 24

[11] - شیخ مفید، المارشاد 1/ 232

[12] - وسائل المشیعه ج 27/ ص 43

[13] - همان/ص 65

[14] - همان/ص 75

[15] - همان/ص 71

[16] - همان/ص 129

[17] - همان/ص 18

[18]. برای توضیح بیشتر مراجعه کنید به: مهدی نصیری، فلسفه از منظر قرآن و عترت، فصل: خاستگاه علم و حکمت کجاست؟

[19]. کافی 1/ 56